

## سوگ سیاوش در شاهنامه: تاب‌آوری اجتماعی و درمان اضطرابهای تاریخی در چارچوب نظریه‌های دورکیم، آنگار و الکساندر

محسن نگارستانی<sup>۱</sup>، هوشمند اسفندیارپور<sup>۱\*</sup>، پوران یوسفی پور کرمانی<sup>۱</sup>

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بردسیر، دانشگاه آزاد اسلامی، بردسیر، ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد انار، دانشگاه آزاد اسلامی، انار، ایران.

سال هجدهم، شماره دوازدهم، اسفند ۱۴۰۴، شماره پی در پی ۱۱۸، صص ۱۶۴-۱۴۵

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.8062>

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی  
(بهار ادب سابق)

### چکیده:

**زمینه و هدف:** این پژوهش با ترکیب نظریه‌های دورکیم (وحدت اخلاقی)، آنگار (تاب‌آوری اجتماعی) و الکساندر (ترامای فرهنگی)، به تحلیل آیین سوگ سیاوش در شاهنامه بعنوان سازوکاری هوشمند برای تبدیل اضطرابهای تاریخی به سرمایه اخلاقی می‌پردازد. **روش:** این پژوهش با روش هرمنوتیک تطبیقی-انتقادی و بررسی ابیات کلیدی، انجام شده است.

**یافته‌های پژوهش:** یافته‌ها نشان می‌دهند این آیین از سه مسیر به مدیریت بحران می‌انجامد: نخست، مشارکت جمعی همگان حتی دشمنان در سوگ، که با شکستن مرزهای فردگرایی (دورکیم)، انرژی اجتماعی لازم برای قیام کیخسرو را فراهم می‌کند. دوم، نمادسازی تاب‌آورانه از طریق اسطوره‌سازی سیاوش بعنوان «عدالت شهیدشده» و خلق درخت پندهنده، که رنج تاریخی را به ابزاری آموزشی تبدیل می‌کند (آنگار). سوم، بازروایتگری تراما با جهت‌دهی هیجانات به برنامه‌های اصلاحی مانند تأکید بر «داد و آیین»، که چرخه خشونت را می‌شکند (الکساندر). نوآوری پژوهش در خلق چارچوبی ترکیبی است که شاهنامه را نه صرفاً بمتابله متن ادبی، بلکه بعنوان سندی جامعه‌شناختی بازمیخواند که آیینها را ابزاری برای مهندسی اجتماعی میداند.

**نتایج:** این الگوی سه‌بعدی (مشارکت، نمادسازی، بازروایتگری) درک ما را از تاب‌آوری بعنوان فرآیندی پویا عمق می‌بخشد و راهکاری کاربردی برای بحرانهای معاصر از شکافهای اجتماعی تا بی‌عدالتی ساختاری ارائه می‌دهد. مطالعه تطبیقی این الگو با اساطیر دیگر فرهنگها میتواند گامی به سوی نظریه‌ای جهان‌شمول در مدیریت تراماهای تاریخی باشد.

تاریخ دریافت: ۰۵ مهر ۱۴۰۴  
تاریخ داوری: ۰۶ آبان ۱۴۰۴  
تاریخ اصلاح: ۲۱ آبان ۱۴۰۴  
تاریخ پذیرش: ۰۷ دی ۱۴۰۴

### کلمات کلیدی:

شاهنامه، سوگ سیاوش، تاب‌آوری اجتماعی، دورکیم، اضطرابهای تاریخی.

\* نویسنده مسئول:

[Hooshmand.esfandiarpour1404@iau.ir](mailto:Hooshmand.esfandiarpour1404@iau.ir)

(+۹۸ ۲۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

**Mourning Siavash in Shahnameh: Social resilience and the treatment of historical anxieties within the framework of Durkheim, Ungar, and Alexander's theories**

M. Negaresani<sup>1</sup>, H. Esfandiarpour\*<sup>1</sup>, Pouran Yousefipour Kermani<sup>1</sup>

1- Department of Persian Language and Literature, Bar.C., Islamic Azad University, Bardsir, Iran.

2- Department of Persian Language and Literature, An.C., Islamic Azad University, Anar, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 27 September 2025

Reviewed: 28 October 2025

Revised: 12 November 2025

Accepted: 28 December 2025

KEYWORDS

Shahnameh, Siavash's mourning, social resilience, Durkheim, historical anxieties.

\*Corresponding Author

✉ [Hooshmand.esfandiarpour1404@iaau.ir](mailto:Hooshmand.esfandiarpour1404@iaau.ir)

☎ (+98 )

ABSTRACT




**BACKGROUND AND OBJECTIVES:** This research, combining the theories of Durkheim (moral unity), Angar (social resilience), and Alexander (cultural trauma), analyzes the mourning ritual of Siavash in Shahnameh as an intelligent mechanism for transforming historical anxieties into moral capital.

**METHODOLOGY:** This research was conducted using the comparative-critical hermeneutics method and the study of key verses.

**FINDINGS:** The findings show that this ritual leads to crisis management in three ways: first, the collective participation of everyone, even enemies, in mourning, which, by breaking the boundaries of individualism (Durkheim), provides the necessary social energy for the Kaykhosrow uprising. Second, resilient symbolization through the mythologizing of Siavash as "martyred justice" and the creation of the teaching tree, which transforms historical suffering into an educational tool (Angar). Third, the renarrative of trauma by directing emotions towards reform programs such as emphasizing "law and order," which breaks the cycle of violence (Alexander). The innovation of the research is in creating a synthetic framework that recalls the Shahnameh not simply as a literary text, but as a sociological document that considers rituals as a tool for social engineering.

**CONCLUSION:** This three-dimensional model (participation, symbolization, renarrative) deepens our understanding of resilience as a dynamic process and offers a practical solution to contemporary crises from social cleavages to structural injustice. A comparative study of this model with the mythologies of other cultures could be a step towards a universal theory in the management of historical traumas.

<https://irandoi.ir/doi/10.irandoi.2002/bahareadab.2026.18.8062>

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 6	 0	 0

## مقدمه

مرگ سیاوش در شاهنامه، بازتابی از فروپاشی نظام اخلاقی-سیاسی در جامعه اساطیری ایران است. این واقعه در بستر خیانتی ساختاری رخ میدهد: اتهام ناروای خیانت به سیاوش که از سوی نیروهای فاسد حکومتی طرح میشود نه تنها شخصیت او را قربانی میکند، بلکه بی‌اعتمادی به نهادهای قضاوت و حکمرانی را در جامعه نهادینه میسازد (فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۵، ص ۳۴۲). سیاوش از مهمترین غمنامه‌هایی است که حکیم طوس آفریده است (رستمنی و عباسپور اسفدن، ۱۳۹۷، ص ۲۰۴). فردوسی با خلق استعاره «خون ریخته‌شده به زمین» و «تبدیل پیکر سیاوش به درخت مقدس»، بر دوگانه «مرگ فیزیکی/ زندگی نمادین» تأکید میکند. این نمادپردازی، تلاش جامعه برای تبدیل ضعف به قدرت از طریق بازآفرینی اسطوره‌ها را نشان میدهد (گولد، ۲۰۲۳: ص ۷۱).

انتخاب آیین سوگ سیاوش بعنوان نمونه مطالعاتی، از آنروست که این رویداد در شاهنامه منحصربه‌فرد است و الگویی بی‌همتا برای تاب‌آوری اجتماعی ارائه میدهد. برخلاف سایر مراسم سوگ در شاهنامه مانند مرگ رستم یا اسفندیار که عمدتاً به واکنش‌های عاطفی پیروان و خویشاوندان محدود میشود، سوگ سیاوش حتی دشمنان او را نیز در بر میگیرد. حضور افراسیاب (قاتل سیاوش) در کنار رستم و کیخسرو در این آیین، ظرفیت آیینها را برای ایجاد «وحدت در اختلاف» و تبدیل تضادها به نیرویی بازسازنده آشکار میکند (خالقی مطلق، ۱۳۸۶، ص ۱۸۹). افزون بر این، فردوسی با ارتقای سیاوش از قربانی بی‌گناه به «نماد عدالت شهیدشده»، سازوکاری نمادین خلق میکند که اضطراب ناشی از بی‌عدالتی را به سرمایه اجتماعی بدل میسازد (حسنی، ۲۰۲۲). این ویژگی‌ها، سوگ سیاوش را به الگویی کلیدی برای تحلیل مدیریت بحران در متون حماسی تبدیل میکند.

از آنجا که مرگ سیاوش در شاهنامه نه تنها یک تراژدی فردی، بلکه نماد فروپاشی اخلاقی و اجتماعی در جامعه ایران باستان است. این تراژدی، که به دلیل خیانت و بی‌عدالتی در ساختارهای سیاسی-اجتماعی شکل میگیرد، اضطراب و ناامیدی فراوانی به همراه دارد. آیین سوگ سیاوش، بویژه با مشارکت جمعی در سوگ و نمادسازی‌های خاص، ابزاری است برای مدیریت این بحرانها و تبدیل این اضطرابها به نیرویی برای بازسازی جامعه و تقویت تاب‌آوری اجتماعی. لذا پرسش اصلی پژوهش عبارت است از اینکه چگونه آیین سوگ سیاوش در شاهنامه، با وجود تراژدی مرگ او، به ابزاری برای بازسازی تاب‌آوری اخلاقی در جامعه ایران باستان تبدیل شد و چگونه توانست اضطراب ناشی از بی‌عدالتی و فساد سیاسی را به انسجام اجتماعی بدل کند؟

## پژوهشهای پیشین

پژوهشگران مختلف در گذشته به جنبه‌های متفاوتی از سیاوش و آیین سوگ سیاوش در شاهنامه پرداخته‌اند. برای نمونه، نجم‌الدین گیلانی و همکاران (۲۰۱۸) در مقاله «مطالعه تحلیلی-مقایسه‌ای از آیینهای سوگ لری و کردی و سنت سوگوار در شاهنامه» با روش توصیفی-تحلیلی آیینهای عزاداری در مناطق لری و کردی را با آیین سوگ سیاوش مقایسه کرده‌اند و شباهتهای رفتاری و آیینی مانند پوشیدن لباس سیاه، زدن بر صورت، ریزش مو و فریاد و شیون را بعنوان تداوم سوگوار قهرمانان حماسی ثبت کرده‌اند. نیز کیوان شافعی، انور خالندی و مهدی قادرنژاد (۱۳۹۷) در مقاله «بازخوانی آیین سوگ سیاوش و تعزیه امام حسین(ع)» با تحلیل نگاره‌های مربوط به سوگ سیاوش در آسیای مرکزی و مقایسه آن با مظاهر عزاداری در تعزیه، تلاش کرده‌اند نشان دهند که چگونه سوگ سیاوش و عزاداریهای شیعی معاصر — با وجود تفاوت‌های تاریخی و مذهبی — در ساختار نمادین و آیینی اشتراک دارد. پژوهش دیگری، توسط محمود نیکویه (۱۳۵۰) با عنوان «سوگ سیاوش (در مرگ و رستخیز): «شاهنامه»

متحرک در زمان» به بازتاب اسطوره‌ای مرگ سیاوش در متون کهن و تحلیل نمادهایی همچون درخت، آتش و پاکسازی پرداخته است. علاوه بر این، برخی مقالات با رویکرد اسطوره‌شناسی و متون باستانی، جایگاه سیاوش در اساطیر، اوستا و متون پهلوی و نیز شواهد باستان‌شناختی را بررسی کرده‌اند.

وجه تمایز و نوآوری پژوهش پیشنهادی در دو سطح اصلی است: نخست، این پژوهش با رویکردی میان‌رشته‌ای — ادبی، اسطوره‌شناسانه، جامعه‌شناسانه و فرهنگی — تلاش میکند تا سوگ سیاوش را نه صرفاً به صورت یک روایت یا نماد ادبی، بلکه به صورت «آیین اجتماعی» با کارکرد روانی و اجتماعی-فرهنگی تحلیل کند؛ یعنی نشان دهد چگونه یک تراژدی اسطوره‌ای میتواند به ابزاری برای مدیریت اضطراب تاریخی، بازسازی اخلاق جمعی و تقویت تاب‌آوری فرهنگی تبدیل شود. دوم، این پژوهش با تمرکز ویژه بر مفهوم تاب‌آوری اجتماعی و تبدیل رنج و اضطراب تاریخی به انسجام و همبستگی جمعی، لایه‌ای تحلیلی برتر نسبت به پژوهش‌های گذشته ایجاد میکند — یعنی نه تنها تشابهات ساختاری یا نمادین را بررسی میکند، بلکه کارکردهای اجتماعی و فرهنگی آیین را در بافت تاریخی-اجتماعی ایران باستان بازسازی میکند؛ تحلیلی که در مطالعات پیشین کمتر دیده شده است.

### روش تحقیق

پژوهش حاضر از رویکرد هرمنوتیک تطبیقی - انتقادی بهره میبرد. این روش به تحلیل متون ادبی از منظر لایه‌های معنایی و نمادین میپردازد و در عین حال با توجه به زمینه‌های تاریخی و اجتماعی، تلاش دارد که کارکردهای اجتماعی و فرهنگی متن را نیز شفاف‌سازی کند. در این تحقیق، هدف بررسی آیین سوگ سیاوش در شاهنامه بعنوان یک سازوکار اجتماعی برای مدیریت اضطراب‌های تاریخی و تبدیل آن به تاب‌آوری اجتماعی است.

### مراحل اجرای تحقیق:

#### ۱- گردآوری داده‌ها:

انتخاب ابیات کلیدی مرتبط با سوگ سیاوش از شاهنامه (جلد پنجم، تصحیح خالقی مطلق، ۱۳۸۶) بر اساس معیارهای خاص:

حضور سه مؤلفه اضطراب، نمادسازی و کنش جمعی

تناسب با چارچوب نظری پژوهش (نظریه‌های دورکیم، آنگار و الکساندر).

#### ۲- تحلیل هرمنوتیکی:

ابیات و سروده‌های منتخب در سه سطح موازی تحلیل میشود:

زبانی-ادبی: استفاده از نشانه‌شناسی و بلاغت برای شناسایی ساختارهای زیبایی‌شناختی.

نمادین-روان‌شناختی: بهره‌گیری از نظریه تاب‌آوری آنگار برای تحلیل نمادسازی‌ها و فرآیند بازتعریف هویت.

اجتماعی-تاریخی: استفاده از نظریه‌های دورکیم و الکساندر برای تحلیل کارکرد اجتماعی آیینها و نحوه تبدیل اضطراب به انرژی اجتماعی.

#### ۳- تلفیق نظریه‌ها:

استفاده از یک ماتریس تطبیقی برای یکپارچه‌سازی ابیات منتخب با نظریه‌های دورکیم (وحدت اخلاقی)، آنگار (تاب‌آوری اجتماعی) و الکساندر (ترامای فرهنگی).

استخراج مصداق‌های عینی از شاهنامه و تطبیق آن‌ها با مفاهیم کلیدی هر نظریه.

این روش‌شناسی به‌ویژه از ترکیب تحلیل ادبی و جامعه‌شناسی تفسیری برای دستیابی به درک جامع‌تر از تاب‌آوری اجتماعی در شاهنامه استفاده میکند.

### چارچوب نظری

این پژوهش با ترکیب سه چارچوب نظری مکمل جامعه‌شناسی دورکیم، تاب‌آوری اجتماعی آنگار، و ترامای فرهنگی الکساندر به تحلیل آیین سوگ سیاوش در شاهنامه می‌پردازد. انتخاب این نظریه‌ها از آن روست که هر یک از آنها لایه‌ای کلیدی از فرآیند تبدیل اضطراب‌های تاریخی به تاب‌آوری اجتماعی را پوشش میدهند و در کنار هم، الگویی سه‌بعدی برای مدیریت بحران ارائه میکنند.

۱. دورکیم و آیین بمتابه ابزار وحدت اخلاقی: دورکیم آیینهای جمعی را موتور تولید «انرژی اجتماعی» میداند که از طریق مشارکت همگانی، مرزهای فردگرایی را درهم می‌شکند و «وجدان جمعی» را تقویت میکند. در سوگ سیاوش، این نظریه به ما کمک میکند تا دریابیم چگونه نوحهٔ عمومی—حتی با حضور شخصیت‌های متضادی مانند افراسیاب جامعهٔ فروپاشیده را حول یک اندوه مشترک متحد میکند و انرژی لازم برای قیام کیخسرو را فراهم می‌آورد.

۲. آنگار و تاب‌آوری بمتابه بازتعریف هویت: مایکل آنگار تاب‌آوری اجتماعی را فرآیندی میداند که طی آن جوامع، بحرانها را به فرصتی برای خلق نمادها و روایت‌های جدید تبدیل میکنند تا هویت جمعی خود را بازآفرینی کنند. این چارچوب، کلید تحلیل نمادپردازی‌های فردوسی مانند تبدیل خون سیاوش به درخت پنددهنده است که بی‌عدالتی را به سرمایهٔ نمادین برای آموزش اخلاقی بدل می‌سازد.

۳. الکساندر و بازروایت‌گری تراما: جفری الکساندر با نظریهٔ ترامای فرهنگی نشان میدهد که جوامع چگونه از طریق بازتعریف فجایع به روایت‌های مقدس، زخم‌های تاریخی را التیام میبخشند. در شاهنامه، این نظریه توضیح میدهد که چرا فردوسی مرگ سیاوش را از یک تراژدی صرف به اسطوره‌ای ارتقا میدهد که خشونت را به کنشی ساختاریافته (قیام کیخسرو بر پایهٔ «داد و آیین») تبدیل میکند.

ترکیب این سه نظریه، امکان تحلیل جامعی از آیین سوگ سیاوش را فراهم می‌آورد:

• دورکیم سازوکار مشارکت جمعی را تبیین میکند؛

• آنگار فرآیند نمادسازی و بازتعریف هویت را روشن می‌سازد؛

• و الکساندر چگونگی تبدیل تراژدی به برنامهٔ اصلاحی را آشکار میکند.

این سه‌گانهٔ نظری نه‌تنها درک ما را از شاهنامه به‌مثابهٔ سندی جامعه‌شناختی عمق میبخشد، بلکه الگویی جهان‌شمول برای مواجهه با بحران‌های معاصر از شکاف‌های اجتماعی تا بی‌عدالتی ساختاری ارائه میدهد. با این حال، هر یک از این نظریه‌ها محدودیتهایی دارند که باید در تحلیل نهایی در نظر گرفته شوند:

نظریه دورکیم (وحدت اخلاقی): نظریه دورکیم به تأکید بر اهمیت مشارکت جمعی و انرژی اجتماعی در ایجاد وحدت اخلاقی می‌پردازد. با این حال، در تحلیل سوگ سیاوش، این نظریه بطور کامل به جنبه‌های پیچیده‌تر اجتماع پرداخته نمیشود. برای مثال، مشارکت جمعی در سوگ سیاوش ممکن است در برخی موارد، نه تنها وحدت اخلاقی، بلکه دلسردی و تفرقه‌های اجتماعی را نیز ایجاد کند. دورکیم به‌طور خاص به تفاوت‌های طبقاتی و نهادهای قدرت توجه ندارد، در حالی که سوگ سیاوش در شاهنامه با حضور شخصیت‌های متضادی همچون افراسیاب (قاتل سیاوش) و رستم (نماد عدالت) نشان میدهد که مشارکت جمعی میتواند پیچیدگیهای بیشتری داشته باشد.

نظریه آنگار (تاب‌آوری اجتماعی): نظریه آنگار تاب‌آوری را بعنوان یک فرآیند بازسازی هویت از طریق نمادسازی و خلق روایت‌های جدید معرفی میکند. این نظریه در زمینه شاهنامه مفید است، اما به نظر میرسد که در بسیاری از موارد، نمادسازیهای موجود در شاهنامه بویژه نماد سیاوش، تنها بعنوان ابزاری برای تحلیل تاب‌آوری اجتماعی عمل میکنند و تأثیرات عاطفی و فردی آنها در افراد نادیده گرفته میشود. همچنین، فرض آنگار این است که تمام اعضای جامعه قادر به بازتعریف هویت جمعی به‌طور یکسان هستند، در حالی که این فرآیند میتواند تحت تأثیر نهادهای قدرتمند و طبقاتی متفاوت قرار گیرد.

نظریه الکساندر (ترامای فرهنگی): نظریه ترامای فرهنگی به بازتعریف فجایع بعنوان روایت‌های مقدس و فراتر از آن به استفاده از رنج برای آموزش اخلاقی میپردازد. با این حال، این نظریه بر اساس فرآیندهای فرهنگی در جوامع پیشرفته و معاصر ساخته شده است و ممکن است نتواند بطور کامل در جوامع اسطوره‌ای و تاریخی مانند شاهنامه اعمال شود. همچنین، در این نظریه به بررسی چگونگی پذیرش یا رد این روایتها توسط گروه‌های مختلف اجتماعی توجه نمیشود.

### تحلیل یافته‌ها

#### تبدیل اضطراب به انرژی اجتماعی (نظریه دورکیم)

**مشارکت جمعی و وحدت اخلاقی:** مرگ سیاوش در شاهنامه، فراتر از یک تراژدی فردی، زمینه تاریخی-اجتماعی فروپاشی نظام اخلاقی را عیان میسازد. دورکیم آیینها را سازوکارهایی میداند که با ایجاد «وجدان جمعی»، اضطرابهای پراکنده را به نیرویی یکپارچه برای بازسازی نظم اخلاقی تبدیل میکنند. در صحنه سوگ سیاوش، فردوسی با خلق تصویری حماسی از «نوحه جمعی»، این فرآیند را در قالب اشتراک در رنج بازتاب میدهد:

برفتند برفتنند با مویه ایرانیان بدان سوگ بسته به زاری میان

(فردوسی، ۳۸۱/۲)

فردوسی «مویه همگانی» را بمنزله یک کنش آیینی بازمینماید که در آن، همه ایرانیان — بدون تمایز جایگاهی، طبقاتی یا قبیله‌ای — در لحظه‌ای سرشار از اندوه، به یک ریتم عاطفی مشترک پیوند میخورند. از منظر دورکیم، این هم‌زمانی هیجانی و مشارکت جمعی، همان لحظه‌ای است که «وجدان جمعی» احیا میشود و جامعه از دل یک بحران اخلاقی، وحدت ازدست‌رفته‌اش را بازمیسازد. این بیت نشان میدهد که سوگ، عملی فردی نیست، بلکه آیینی است که مرزهای فردیت را درهم میشکند و افراد پراکنده را در یک کل اخلاقی منسجم حل میکند. در مصراع دوم، سوگ، رشته‌ای است که میان دل‌ها گره میزند و اضطراب جمعی ناشی از مرگ سیاوش را به وضعیتی کنترل‌شده، معنادار و سامان‌مند تبدیل میکند.

این آیین، با تبدیل اضطراب ناشی از بی‌عدالتی به انرژی جمعی، کارکردی دورکیمی مییابد: «وجدان جمعی» نه تنها از مشارکت همگانی زاده میشود، بلکه جامعه را از پرتگاه هرجومرج نجات میدهد. به تعبیر دورکیم، این انرژی اجتماعی، «موجودی اخلاقی» است که جامعه را از رکود به جنبش درمی‌آورد (دورکیم، ۱۹۱۲: ص ۲۲۱).

#### شکستن مرزهای فردگرایی: اتحاد در اختلاف

فردوسی با حضور شخصیت‌های متضاد در آیین سوگ، مانند افراسیاب (قاتل سیاوش) و رستم (نماد عدالت)، نشان میدهد آیینها چگونه مرزهای فردگرایی را درمینوردند و حتی دشمنان دیرین را حول یک «رنج مشترک» متحد میسازند:

چو بشنید افراسیاب این سخن غمی شد ز کردارهای کهن  
(فردوسی، ۳۸۸/۲)

و

تهدمتن چو بشنید زو رفت هوش ز زابل به زاری برآمد خروش  
(همان: ۳۸۱/۲)

فردوسی با قرار دادن واکنش‌های متضاد افراسیاب و رستم در یک آیین واحد نشان می‌دهد که سوگ چگونه مرزهای خودمحوری و هویت‌های متخاصم را موقتاً معلق می‌سازد و افراد را در مدار یک تجربه عاطفی و نمادین مشترک متحد می‌کند؛ این اتحاد آیینی — چنان‌که در نظریه دورکیم انتظار می‌رود — تولید «وجدان جمعی» می‌کند، اما هم‌زمان ماهیتی پیچیده دارد: برای افراسیاب واکنش غم‌زده بیشتر نمایانگر اجبار نمادین به پذیرش وزن فرهنگی رنج است تا توبه اخلاقی کامل، و برای رستم شور و اضطراب عاطفی به کنشی بازتولیدکننده عدالت تبدیل می‌شود. بدین‌سان آیین سوگ هم‌زمان عامل ایجاد همدلی فراگیر، مهار منزوی‌کنندگی فردگرایی و فراهم‌کننده ظرفیت عملی برای حرکتهای بازسازی‌کننده است؛ اما این اتحاد آیینی نه همیشه مبدل به دگرگونی ساختاری فوری می‌شود و نه بطور خودکار خصم را اخلاقاً بازسازی می‌کند — بلکه نخستین شرط لازم ظهور جمعیتی فعال و سمت‌گیر برای بازسازی نظم اخلاقی را فراهم می‌آورد.

#### تولید انرژی اجتماعی: از سوگ تا انقلاب

انرژی تولیدشده در آیین سوگ، در قیام کیخسرو فرزند سیاوش به اوج میرسد. فردوسی این تبدیل‌اندوه به کنش را با تصویری آکنده از خشم مقدس ترسیم می‌کند:

چو کیخسرو آید ز توران زمین سوی دشمنان افگند رنج و کین  
(همان، ۴۱۴/۲)

در این بخش، فردوسی نشان می‌دهد که سوگ سیاوش صرفاً آیینی برای تخلیه اندوه نیست، بلکه به انباشت و سازماندهی نوعی «انرژی اجتماعی» می‌انجامد که در نهایت به کنش سیاسی-اخلاقی بدل می‌شود. ظهور کیخسرو، نقطه انفصال میان سوگ منفعل و عمل دگرگون‌ساز است؛ گویی اندوه جمعی در طی زمان به سرمایه‌ای عاطفی و نمادین تبدیل می‌شود که جامعه را برای مقابله با بی‌عدالتی و فروپاشی اخلاقی آماده می‌کند. خشم کیخسرو نه خشمی شخصی، بلکه خشم مقدسی است که از دل رنج مشترک برمیخیزد و کارکرد آیینی سوگ را تکمیل می‌کند: تبدیل تجربه تراژیک به اراده‌ای برای بازسازی نظم اخلاقی. در این خوانش، قیام کیخسرو برآیند طبیعی همان فرآیند دورکیمی «برانگیختگی جمعی» است که سوگ را از سطح احساسات گذرا به نیرویی جهت‌دار و اصلاح‌گر بدل می‌کند؛ نیرویی که توانایی شکستن چرخه ستم را دارد و جامعه را از سوگواری منفعل به کنش اخلاقی فعال منتقل می‌سازد.

**نمادپردازی بمتابه‌ی ابزار همبستگی:** فردوسی با خلق نماد خون سیاوش، بی‌عدالتی ساختاری را افشا و آن را به موتور محرکه تغییر بدل می‌کند:

دریغ آن بر و برز و بالای او رکیب و خم خسرو آرای او  
دریغ آن گو نامبرده سوار که چون او نبیند دگر روزگار  
(فردوسی، ۳۸۲/۲)

در این توصیف مرثیه‌گون، فردوسی با برجسته‌کردن شکوه ظاهری، نجابت، توان رزمی و «استعداد بالقوه‌ای» که در وجود سیاوش نهفته بود، او را به نمادی از ظرفیت نابودشدهٔ جامعه تبدیل میکند. حسرت تکرار شوندهٔ «دریغ» صرفاً بیان اندوه نیست؛ سازوکاری نمادین است که بی‌عدالتی ساختاری عامل مرگ او را برجسته و آن را از سطح یک حادثه فردی به مسئله‌ای جمعی ارتقا می‌دهد. این نمادپردازی، رنج را شخصی نمی‌گذارد، بلکه به میراثی مشترک بدل میکند که احساس مسئولیت و همبستگی را در میان مردم برمی‌انگیزد. از خلال این تصویر، سیاوش در مقام «عدالت‌ازدست‌رفته» بازنمایی میشود؛ شخصیتی که نبودنش خلأ اخلاقی را آشکار میکند و همین آشکارسازی، انرژی اخلاقی لازم برای تغییر را در جامعه تولید می‌سازد. به این ترتیب، نماد خون و شکوه از دست‌رفته سیاوش، به ابزاری جمعی برای فهم چرایی سقوط ارزش‌ها و ضرورت بازسازی آنها تبدیل میشود؛ نمادی که کارکرد آن، پیوند دادن سوگ فردی با پروژه‌ای بزرگ‌تر از اصلاح و احیای ساختار اخلاقی جامعه است.

این تحلیل نشان میدهد که فرآیند تبدیل اضطراب به انرژی اجتماعی، نخستین حلقه از زنجیرهٔ تاب‌آوری در شاهنامه است. در بخش‌های بعدی خواهیم دید که این انرژی چگونه از طریق نمادسازی (نظریه‌ی آنگار) به بازتعریف هویت جمعی می‌انجامد و با بازروایت‌گری (نظریهٔ الکساندر)، چرخهٔ خشونت را می‌خشکاند.

این سه‌گانه مشارکت، نمادسازی، بازروایت‌گری شاهنامه را به الگویی جهان‌شمول برای مدیریت بحران‌های اخلاقی بدل می‌سازد.

### خلق نمادهای تاب‌آورانه (نظریه آنگار)

#### اسطوره‌سازی سیاوش: از قربانی به نماد عدالت:

فردوسی در شاهنامه، مرگ سیاوش را از یک تراژدی شخصی به اسطوره‌ای اخلاقی ارتقا میدهد که بی‌عدالتی ساختاری را افشا میکند. آنگار تاب‌آوری اجتماعی را نه بازگشت به وضع پیشین، بلکه بازآفرینی هویت جمعی از طریق نمادها میدانند. در این راستا، فردوسی با تأکید بر پاکدامنی سیاوش، او را به نماد فراتاریخی عدالت شهیدشده تبدیل میکند:

به گردان چنین گفت رستم که من	برین کینه دادم دل و جان و تن
که اندر جهان چون سیاوش سوار	نبندد کمر نیز یک نامدار
به یزدان که تا در جهان زنده‌ام	به کین سیاوش دل آگنده‌ام
به درگاه هر پهلوانی که بود	چو زان گونه آواز رستم شنود
همه برگرفتند با او خروش	تو گفتی که میدان برآمد به جوش

(فردوسی، ۳۸۴/۲)

در این صحنه، فردوسی سازوکار اسطوره‌سازی را فعال میکند؛ جایی که سیاوش از مرتبهٔ یک قهرمان مظلوم به «نماد عدالت‌قربانی‌شده» ارتقا می‌یابد و همین ارتقا، مطابق نظریهٔ آنگار، هویت جمعی را بازآفرینی میکند. تأکید رستم بر بی‌همتایی سیاوش در پاکی، جوانمردی و نجابت، مرگ او را از حدّ یک رویداد تلخ به سطحی اسطوره‌ای میبرد؛ اسطوره‌ای که جامعه میتواند به‌واسطهٔ آن بی‌عدالتی را بشناسد و خود را در برابر آن بازتعریف کند. سوگ رستم، هنگامی که به سوگ مشترک پهلوانان بدل میشود، نشان میدهد که نماد سیاوش چگونه نیرویی همگانی تولید میکند و به مرکز هویت اخلاقی جمعی تبدیل میشود. خروش همگانی پهلوانان در پی سخن رستم، در واقع لحظه‌ای است که نماد سیاوش کارکرد تاب‌آورانه‌اش را آشکار می‌سازد: جامعه به جای فروپاشی، رنج را به ابزار

یادگیری، بازسازی و انسجام دوباره تبدیل میکند. در این خوانش، سیاوش نه فقط قهرمان از دست‌رفته، بلکه معیار و میزان عدالت میشود؛ معیاری که نسلی را قادر به فهم نارساییهای اخلاقی زمانه و تلاش برای اصلاح آن میکند. این اسطوره‌سازی، مطابق نظریه آنگار، سرمایه نمادین ایجاد میکند؛ سازوکاری که جوامع از طریق آن، رنجها را به روایت‌هایی تبدیل میکنند که هویت جمعی را بازتعریف میکنند (آنگار، ۲۰۱۸: ص ۷۴). سیاوش در این نقش، نه تنها قربانی بی‌عدالتی، بلکه آینه تمام‌نمای اخلاقی فروپاشیده است که جامعه را به بازاندیشی فرا میخواند.

### درخت سیاوش: آموزش اخلاقی و باززایی امید

فردوسی با خلق نماد درخت روئیده از خون سیاوش، مرزهای تراژدی را درمینوردد و فاجعه را به فرصتی برای آموزش اخلاقی بدل میسازد:

ز خاکی که خون سیاوش بخورد به ابر اندرآمد درختی ز گرد  
نگاریده بر برگ‌ها چهر او همه بوی مشک آمد از مهر او  
(همان، ۳۷۵/۲)

در این تصویر اسطوره‌ای، فردوسی تراژدی را به نقطه زایش بدل میکند؛ جایی که خون ریخته‌شده سیاوش، بجای آنکه صرفاً نشانه مرگ و تباهی باشد، سرچشمه رویش و امید میشود. بر اساس نظریه آنگار، تاب‌آوری اجتماعی زمانی تحقق می‌یابد که جامعه بتواند رنج را در قالب نمادهایی بازتولید کند که معنا، آموزش و آینده‌مندی در خود دارند. «درخت سیاوش» دقیقاً همین کارکرد را بر عهده میگیرد: رنج خشونت‌بار مرگ او را از سطح فقدان به سطح «سرمایه اخلاقی» ارتقا میدهد. نگارنده بودن چهره سیاوش بر برگ‌ها، استمرار حضور اخلاقی او در جهان است؛ گویی عدالت و پاکی او در طبیعت حک شده تا نسل‌ها از آن درس بگیرند. بوی خوش برگ‌ها نیز نشان میدهد که زیبایی و خیر، میتواند از دل ظلم و نابودی سر برآورد و جامعه را به سوی بازسازی معنوی هدایت کند. این نماد، نه تنها مرهمی بر زخم جمعی است، بلکه مکانیسمی برای تربیت آیینی جامعه است: یادآور این حقیقت که رنج، اگر درست روایت و نمادین شود، میتواند سرچشمه الهام، امید و اخلاقی نو برای آینده باشد.

### قیام کیخسرو: تبدیل اندوه به کنش ساختار یافته

تاب‌آوری در شاهنامه، در قیام کیخسرو فرزند سیاوش به اوج میرسد. فردوسی این جنبش را نه یک انفجار کور خشم، که برنامه‌ای مبتنی بر خرد و قانونمندی تصویر میکند:

میان را ببندد به کین پدر کند کشور تور زیر و زبر  
(فردوسی، ۴۱۳/۲)

قیام کیخسرو، نمونه بارز تبدیل انرژی هیجانی به کنش سامانمند است. آنگار این فرآیند را «سازگاری خلاقانه» مینامد؛ سازوکاری که طی آن، جوامع به جای تکرار چرخه انتقام، از نمادها و روایت‌های جدید برای بازتعریف هویت خود استفاده میکنند. تأکید کیخسرو بر «زیر و زبر کردن توران»، نشان‌دهنده‌ی گذار از هیجان صرف به برنامه‌ای است که نظم اخلاقی را بر پایه خرد استوار میسازد.

این نمادها از سیاوش بی‌گناه تا درخت پنددهنده و قیام کیخسرو حلقه‌های زنجیره تاب‌آوری را تشکیل میدهند. اگر در بخش پیشین (نظریه دورکیم)، مشارکت جمعی، سوخت اخلاقی لازم برای تغییر را فراهم کرد، در این بخش (نظریه آنگار)، نمادسازی این انرژی را به سرمایه نمادین تبدیل میکند که هویت جدیدی می‌آفریند. در بخش بعدی (نظریه الکساندر) خواهیم دید که چگونه این هویت بازتعریف‌شده، ترامای تاریخی را به روایتی آموزنده تبدیل میکند.

فردوسی با مهندسی نمادین مرگ سیاوش، نشان می‌دهد تاب‌آوری اجتماعی فرآیندی سه‌بعدی است:

۱. اسطوره‌سازی بی‌گناهی بمثابه محور اخلاقی؛
  ۲. خلق نمادهای آموزشی برای انتقال ارزشها به نسلهای آینده؛
  ۳. تبدیل اندوه به کنش بر پایه خرد و قانونمندی.
- این سه‌گام، شاهنامه را از حماسه‌ای ادبی به دستورالعملی برای مدیریت بحران ارتقا می‌دهد که جوامع امروزی می‌توانند از آن در مواجهه با بی‌عدالتیهای ساختاری الهام گیرند.

### پیشگیری از فروپاشی اخلاقی (نظریه الکساندر)

#### بازروایتگری تراما به روایت مقدس

الکساندر در نظریه ترامای فرهنگی تأکید دارد که جوامع برای التیام زخمهای تاریخی، باید فجایع را به روایتی مقدس تبدیل کنند که نه تنها درد را بازگو میکنند، بلکه از آن درس‌های اخلاقی استخراج مینمایند.

بنالد همی بلبل از شاخ سرو چو دراج زیر گلان با تذرو  
همه شهر توران پر از داغ و درد به بیشه درون برگ گلنار زرد  
(همان، ۳۸۱/۲)

در این توصیف، فردوسی تراژدی سیاوش را به روایتی مقدس بدل میکند؛ روایتی که طبیعت و جامعه را هم‌زمان در سوگ شریک می‌سازد و بدینوسیله تراژدی را از سطح یک رنج فردی به سطح یک «ترامای فرهنگی» ارتقا می‌دهد. هم‌نوایی بلبل، دراج و پژمردگی گلها، نشانه‌هایی‌اند که الکساندر آنها را ابزارهای تقدیس رنج میدانند؛ یعنی جامعه با استفاده از چنین تصاویر آیینی، درد را معنابخش میکند و از دل آن هشدار و آموزش اخلاقی استخراج میکند. در این بازروایت، اندوه نه منجر به فروپاشی که به تقویت حساسیت اخلاقی و انسجام جمعی می‌انجامد؛ زیرا روایت مقدس، رنج را در قالبی معنادار قرار می‌دهد و آن را به بخشی از حافظه اخلاقی جامعه تبدیل می‌سازد. این نماد، مطابق الکساندر، تراژدی را به سرمایه فرهنگی تبدیل میکند؛ سازوکاری که طی آن، رنج تاریخی نه تنها بازگو میشود، بلکه به ابزاری آموزشی برای نسلهای آینده بدل میگردد (الکساندر، ۲۰۱۲: ص ۱۵۳). درخت سیاوش، با «پند دادن» به باد، استعاره‌ای از توانایی جامعه در استخراج خرد از رنج است. این فرآیند، چرخه انتقام را میشکند و خشونت را به گفت‌وگوی اخلاقی تبدیل میکند.

#### a. جایگزینی اندوه جمعی به جای خشونت

الکساندر معتقد است آیینهای جمعی با ایجاد «همدلی اجباری»، هیجانات مخرب را به انرژیهای سازنده تبدیل میکنند:

چو بشنید افراسیاب این سخن غمی شد ز کردارهای کهن  
(فردوسی: ۳۸۸/۲)

قاتل در این صحنه نه مهاجم، که انسانی درمانده تصویر میشود که در دام پیامدهای کنش خود گرفتار آمده است. این مشارکت اجباری، مطابق الکساندر، مرزهای هویتی را بازتعریف میکند. آیین سوگ، دشمنان دیرین را وامیدارد تا در «اندوه مشترک» سهیم شوند و از این طریق، خشونت را به گفت‌وگوی نمادین تبدیل کنند. این صحنه نشان می‌دهد که چگونه آیینها میتوانند حتی عاملان فاجعه را به بازنگری در نقش خود وادارند.

### جهت‌دهی هیجان‌ها به برنامه‌های اصلاحی

الکساندر بر این باور است که مدیریت تراما نیازمند تبدیل هیجان‌ها منفی به برنامه‌های اصلاحی ساختاریافته است. در شاهنامه، این فرآیند در قیام کیخسرو فرزند سیاوش تجلی می‌یابد:

چو کیخسرو آید ز توران زمین سوی دشمنان افگند رنج و کین  
(همان، ۴۱۴/۲)

قیام کیخسرو، نمونه بارز تبدیل خشم به کنش سامانمند است. الکساندر این فرآیند را «بازتعریف هویت جمعی از طریق روایت‌های جدید» مینامد. تأکید کیخسرو بر «داد» و «آیین»، نشان‌دهنده آن است که انرژی ناشی از تراما، نه برای ویرانگری، بلکه برای بازسازی نهادهای اخلاقی به کار می‌رود. این جهت‌دهی، چرخه انتقام را می‌شکند و جامعه آسیدیده را به سوی صلح هدایت می‌کند.

این سه سازوکار بازروایتگری نمادین، جایگزینی اندوه جمعی، و جهت‌دهی هیجان‌ها حلقه‌های نهایی زنجیره تاب‌آوری در شاهنامه را تشکیل می‌دهند. اگر در بخش نخست (دورکیم)، مشارکت جمعی انرژی لازم را فراهم کرد، و در بخش دوم (آنگار)، نمادسازی این انرژی را به سرمایه هویتی بدل ساخت، در این بخش (الکساندر)، بازروایتگری، این سرمایه را به برنامه عملیاتی برای بازسازی اخلاقی تبدیل می‌کند.

فردوسی با به‌کارگیری هوشمندانه آیین سوگ سیاوش، نشان می‌دهد که مدیریت تراماهای تاریخی سه مرحله دارد:

۱. بازتعریف نمادین فاجعه (تبدیل خون به درخت پنددهنده)؛

۲. خلق فضای همدلی جمعی (مشارکت حتی دشمنان در سوگ)؛

۳. هدایت هیجان‌ها به مسیرهای سازنده (قیام مبتنی بر داد و آیین).

این الگو نه تنها در شاهنامه، بلکه برای مواجهه با بحران‌های معاصر از نزاع‌های قومی تا بی‌عدالتی‌های ساختاری چراغ راهی است که نشان می‌دهد چگونه میتوان رنج را به موتور محرکه تغییر اخلاقی تبدیل کرد.

### بحث

آیین سوگ سیاوش در شاهنامه، نمونه بارزی از تعامل نظریه‌های جامعه‌شناسی و روانشناسی تاریخی است که چگونه بحران‌های اخلاقی را به فرصتهایی برای تاب‌آوری تبدیل می‌کنند. این بخش به تشریح هم‌سویی یافته‌ها با سه چارچوب نظری می‌پردازد:

**سوگ سیاوش در شاهنامه: تحلیل سه‌بعدی وحدت اخلاقی، تاب‌آوری اجتماعی و التیام ترامای تاریخی**

### الف) دورکیم: انرژی اجتماعی و وحدت اخلاقی

دورکیم در تحلیل آیینها بر این باور است که مشارکت جمعی در مناسک، هیجان‌ها فردی را به نیرویی یکپارچه تبدیل می‌کند و «وجدان جمعی» را تقویت مینماید. این فرآیند در آیین سوگ سیاوش به‌شیوه هنرمندانه بازتاب یافته است. فردوسی با توصیف صحنه «نوحه همگانی»، نشان می‌دهد چگونه مرگ سیاوش، مرزهای فردگرایی را درهم می‌شکند و جامعه پراکنده را حول یک «اندوه مشترک» متحد می‌سازد:

ز میدان یکی بانگ برشد به ابر تو گفتم زمین شد به کام هژبر  
بزد مهره بر پشت پیلان به جام یلان بر کشیدند تیغ از نیام  
(فردوسی، ۳۸۴/۲)

فردوسی با نمایش اوج‌گیری هیجان جمعی، همان سازوکار «تبدیل هیجان فردی به انرژی اجتماعی» را بازآفرینی می‌کند که دورکیم آن را اساس کارکرد آیینها میدانند. بانگ خروشان مردم و شور هم‌زمان پهلوانان، فضای سوگ را

از حالت احساسات پراکنده به نیرویی هماهنگ و جهت‌مند تبدیل میکند؛ نیرویی که میتواند جامعه را از بینظمی به انسجام بازگرداند. زمین لرزان و تیغ‌های برکشیده، نشانه‌هایی از لحظه‌ای هستند که سوگ از سطح عاطفه فراتر میرود و به «انرژی اخلاقی مشترک» بدل میشود؛ یعنی همان لحظه‌ای که مرگ سیاوش، به جای تفرقه‌افکنی، وجدان جمعی را تقویت کرده و مردم را در یک تجربه احساسی-آیینی مشترک گرد می‌آورد. چنین بازنمایی‌ای نشان میدهد که تراژدی سیاوش نه موجب فروپاشی، بلکه منشأ همبستگی و زمینه‌ساز بازسازی اخلاقی جامعه است.

### تبدیل هیجانات به انرژی اجتماعی

دورکیم آیینها را باتری‌های معنابخش مینامد که هیجانات فردی را به نیرویی برای تغییر اجتماعی تبدیل میکنند. در شاهنامه، این انرژی در قیام کیخسرو فرزند سیاوش تجلی می‌یابد:

به دریای قلزم به جوش آرد آب نخراد سر از کین افراسیاب  
همه ساله در جوشن کین بود شب و روز در جنگ بر زین بود  
(فردوسی، ۴۱۳/۲)

در این ابیات، فردوسی هیجان خونخواهی کیخسرو را نه بصورت یک واکنش شخصی، بلکه بعنوان نیرویی جمعی و سامان‌مند تصویر میکند؛ نیرویی که مطابق با تحلیل دورکیم، از سطح احساسات فردی فراتر میرود و به «انرژی اجتماعی» تبدیل میشود. کیخسرو که فرزند سیاوشِ مظلوم و شهید است، کین‌خواهی را رسالتی مقدس و آیینی مبینند؛ از این‌رو رفتار او صرفاً از خشم فردی برخاسته، بلکه از پشتوانه عاطفی - اسطوره‌ای یک ملت جریحه‌دار نیرو میگیرد. تعبیر فردوسی از «به جوش آمدن آب دریای قلزم» نمادی از فوران جمعی هیجان است که مرزهای فردی را درمینوردد و به حرکت تاریخی یک قوم تبدیل میشود. استمرار کیخسرو در پوشیدن «جوشن کین» و حضور مداوم او «در جنگ بر زین» نشان میدهد که این کین نه لحظه‌ای، بلکه نوعی جهتگیری اجتماعی و سیاسی است که جامعه ایرانی را در مقابله با افراسیاب متحد و منسجم میسازد. بدین ترتیب، شعر فردوسی بخوبی نشان میدهد که چگونه خشم مقدس ناشی از ظلم، در قالب آیینهای پهلوانی و روایت‌های حماسی، به نیروی محرک تغییر اجتماعی بدل میشود.

### نقش نمادها در تقویت وحدت

فردوسی با خلق نماد خون سیاوش، بی‌عدالتی ساختاری را افشا میکند:

برید آن سر تاجدارش ز تن فگندش چو سرو سهی بر چمن  
همه شارستان زاری و ناله گشت به چشم اندرون آب چون ژاله گشت  
(همان، ۳۶۱/۲)

در این بیت، خون سیاوش بمتابه نمادی از بی‌عدالتی ساختاری و ظلم حاکم بر جامعه جلوه میکند، و مرگ او از رویدادی فردی به تجربه‌ای جمعی و اخلاقی تبدیل میشود. دشت و چمن، زمینه‌ی طبیعی رخداد، تضاد میان ویرانی و زندگی را برجسته میسازد و نشان میدهد که جامعه چگونه از دل رنج، ظرفیت بازسازی می‌یابد. ناله‌ها و اشک‌های عمومی، بیانگر مشارکت همگانی در سوگ هستند که از منظر دورکیم، همان فرآیند تولید «وجدان جمعی» و بازسازی نظم اخلاقی از طریق اشتراک اندوه است. این نمادپردازی، اضطراب ناشی از فقدان و ظلم را به نیرویی جهتدار تبدیل میکند که همبستگی اجتماعی و آمادگی برای اصلاح ساختاری را تقویت مینماید.

سوگ سیاوش در شاهنامه، آیینهای دورکیمی را نه در قالب مناسک دینی، بلکه در هیئت کنش جمعی ادبی بازتاب میدهد. این آیینها با شکستن مرزهای فردی و خلق انرژی اجتماعی، بحران را به موتور محرکه تغییر تبدیل میکنند. حضور حتی دشمنان در سوگ سیاوش، نشان میدهد که آیینها چگونه می‌توانند جوامع شکاف‌خورده را حول ارزش‌های مشترک متحد کنند. این الگو، شاهنامه را به متنی فراتر از ادبیات تبدیل میکند؛ سندی جامعه‌شناختی که تاب‌آوری اجتماعی را در مواجهه با بی‌عدالتی آموزش میدهد.

### ب) آنگار: بازتعریف هویت از طریق نمادسازی

مایکل آنگار تاب‌آوری اجتماعی را نه بازگشت به وضع پیشین، بلکه سازگاری خلاقانه با بحران از طریق بازآفرینی روایت‌های هویتی می‌داند. از نگاه او، جوامع تاب‌آور با خلق نمادها و اسطوره‌های جدید، بحرانها را به فرصتی برای بازتعریف هویت جمعی تبدیل میکنند. در شاهنامه، فردوسی با مهندسی نمادین مرگ سیاوش، این فرآیند را به شیوه‌ای بی‌بدیل به تصویر میکشد.

### اسطوره‌سازی سیاوش: از قربانی تا نماد عدالت

فردوسی با تأکید مکرر بر بی‌گناهی سیاوش، او را از شخصیتی تراژیک به نماد فراتاریخی عدالت شهیدشده ارتقا میدهد:

برفتند با مویه ایرانیان بدان سوگ بسته به زاری میان  
همه دیده پرخون و رخساره زرد زبان از سیاوش پر از یادکرد  
(فردوسی، ۳۸۱/۲)

در این بیت، سوگ جمعی ایرانیان، سازوکاری نمادین برای اسطوره‌سازی سیاوش ارائه میدهد؛ مرگ او از رویدادی شخصی به تجربه‌ای اخلاقی و فراتاریخی ارتقا می‌یابد. دیده‌های پرخون و رخساره‌های زرد، بازنمایی شدت رنج و خشونت جمعی‌اند و بیانگر تأثیر سوگ بر تمام جامعه هستند، نه صرفاً خانواده یا نزدیکان سیاوش. یادکرد مکرر نام او در زبان مردم، نشانه استمرار حضور اخلاقی و عدالت شهیدشده است که جامعه را به همبستگی و بازسازی ارزشهای اخلاقی فرا میخواند. از منظر نظریه آنگار، این اسطوره‌سازی تاب‌آوری اجتماعی را تقویت میکند و رنج تاریخی را به سرمایه‌ای جمعی برای هویت‌بخشی و آموزش اخلاقی بدل میسازد.

### نماد درخت: تولد امید از دل فاجعه

فردوسی برای تقویت این بازتعریف هویت، از نماد درخت روییده از خون سیاوش بهره میگیرد:

ز خاکی که خون سیاوش بخورد به ابر اندرآمد درختی ز گرد  
(همان، ۳۷۵/۲)

این درخت، نه تنها بازتابی از مقاومت طبیعت، بلکه استعاره‌ای از باززایی اخلاقی است. «پند» دادن درخت به باد، نشان‌دهنده نقش نمادها در انتقال ارزشها به نسلهای آینده است. آنگار معتقد است چنین نمادهایی، تاب‌آوری را از طریق خلق روایت‌های آموزشی تقویت میکنند (آنگار، ۲۰۱۸: ص ۸۲).

### قیام کیخسرو: تکامل تاب‌آوری از اندوه به کنش

بازتعریف هویت در شاهنامه تنها به اسطوره‌سازی سیاوش محدود نمیشود. قیام کیخسرو، فرزند او، نماد تکامل این تاب‌آوری از «غم» به «برنامه‌ریزی برای عدالت» است:

میان را ببندد به کین پدر کند کشور تور زیر و زبر  
(فردوسی، ۴۱۳/۲)

قیام کیخسرو، انرژی ناشی از سوگ را به برنامه‌ای ساختاریافته تبدیل میکند. این تحول، مطابق نظریهٔ آنگار، نشان‌دهندهٔ تاب‌آوری به‌مثابهٔ «سازگاری خلاقانه» است، نه بازگشت به وضع پیشین.

### مقایسه تطبیقی: نمادهای تاب‌آورانه در فرهنگهای دیگر

نماد درخت سیاوش را می‌توان با درخت بودا (بودهی) در آیین بودایی مقایسه کرد. درخت بودهی، زیرش بودا به روشنگری رسید، نمادی از گذار از رنج به دانایی است (کیون، ۲۰۰۳: ص ۵۸). این تشابه نشان می‌دهد که نمادپردازیهای تاب‌آورانه، کارکردی جهان‌شمول در مدیریت بحرانهای اخلاقی دارند.

فردوسی با خلق نمادهایی مانند «سیاوش بیگانه» و «درخت پنددهنده»، نشان می‌دهد که تاب‌آوری اجتماعی نه از طریق انکار رنج، بلکه از بازتعریف خلاقانهٔ هویت جمعی حاصل می‌شود. این نمادها، بحران را به روایتی تبدیل میکنند که نه تنها درد تاریخی را التیام میبخشند، بلکه جامعه را به سوی آیندهٔ مبتنی بر عدالت هدایت میکنند. شاهنامه در این راستا، تنها یک حماسه نیست، بلکه دستورالعملی برای مدیریت بحران است که جوامع امروزی میتوانند از آن الهام بگیرند.

### ج) الکساندر: التیام ترامای تاریخی

جفری الکساندر در نظریهٔ ترامای فرهنگی استدلال میکند که جوامع برای التیام زخمهای تاریخی، باید فجایع را نه با فراموشی، بلکه از طریق بازروایتگری نمادین مدیریت کنند. این فرآیند، درد جمعی را به روایتی مقدس تبدیل میکند که هم آموزش‌دهنده است و هم مبنای هویت جدیدی برای جامعه میشود. در شاهنامه، فردوسی با تبدیل مرگ سیاوش به اسطوره‌ای آموزنده، مصداق بارزی از این نظریه را ارائه میدهد.

### بازروایت‌گری نمادین: از تراژدی تا امید

فردوسی تراژدی سیاوش را به بازروایت نمادین تبدیل میکند که از سطح اندوه فردی فراتر رفته و به کنشی جمعی و امیدبخش بدل میشود:

که از شهر ایران برآمد خروش همی خاک تیره برآمد به جوش  
(همان، ۳۸۱/۲)

خروش برخاسته از شهر، نشانگر مشارکت همگانی در تجربهٔ رنج است و «خاک تیره به جوش آمدن» استعاره‌ای از بیداری اخلاقی و انرژی جمعی است که از دل فاجعه شکل میگیرد. این بازروایتگری، مطابق نظریه الکساندر، تراژدی را از حالت ویرانگر به روایت مقدس و آموزشی تبدیل میکند و جامعه را قادر میسازد نه تنها با رنج مواجه شود، بلکه از آن درس اخلاقی گرفته و تاب‌آوری اجتماعی و وحدت اخلاقی خود را بازسازی کند.

### جهتدهی هیجانات به کنشهای ساختاریافته

الکساندر معتقد است مدیریت تراما نیازمند تبدیل هیجانات منفی به برنامه‌های اصلاحی است. در شاهنامه، این امر در قیام ایرانیان تجلی می‌یابد:

سپاهی فراوان بر پیلتن ز کشمیر و کابل شدند انجمن  
(فردوسی، ۳۸۲/۲)

در این بیت، فردوسی نشان می‌دهد که هیجانات ناشی از سوگ و خشم جمعی، بجای پراکندگی یا نابودی، به کنشهای ساختاریافته و هدفمند تبدیل میشوند. اجتماع سپاهیان از نقاط مختلف، نماد بسیج اجتماعی و برنامه‌ریزی جمعی برای مقابله با بی‌عدالتی و بازسازی نظم است. از منظر الکساندر، این تبدیل هیجانات منفی به اقدام جمعی،

همان فرآیند مدیریت تراما است که رنج و خشم را به ابزار اصلاح و بازسازی اجتماعی بدل میکند و جامعه را از فروپاشی اخلاقی بازمیدارد.

### مقایسه تطبیقی: بازروایتگری در فرهنگهای دیگر

نماد درخت سیاوش را می‌توان با درخت زیتون در اساطیر یونان مقایسه کرد. در افسانه آتنا، درخت زیتون نماد صلح و آشتی پس از نزاع‌هاست. این درخت بعنوان هدیه از سوی آتنا، رقیب پوزئیدون را شکست میدهد و نشان میدهد که چگونه نمادها میتوانند تراماهای تاریخی را به فرصتی برای همزیستی تبدیل کنند (گریوز، ۱۹۹۵: ص ۸۷). این تشابه، نشان‌دهنده کارکرد جهانی بازروایت‌گری نمادین در مدیریت بحرانهاست.

فردوسی با بازروایتگری مرگ سیاوش، الگویی برای التیام تراماهای تاریخی ارائه میدهد که سه مرحله دارد:

۱. بازتعریف تراژدی به روایت مقدس (تبدیل مرگ سیاوش به نماد آموزش).

۲. خلق نمادهای امیدبخش (درخت روییده از خون).

۳. هدایت هیجانات به کنشهای ساختاریافته (قیام کیخسرو بر پایه عدالت).

این الگو نه تنها در شاهنامه، بلکه برای جوامع امروزی در مواجهه با بحرانهایی مانند بی‌عدالتی نژادی یا جنگها کاربرد دارد. شاهنامه ثابت میکند که ادبیات کلاسیک میتواند چراغ راهی برای تاب‌آوری اجتماعی باشد.

### پیوند نظریه‌ها: الگویی سه‌بُعدی

ترکیب نظریه‌های دورکیم، آنگار، و الکساندر در تحلیل آیین سوگ سیاوش، الگویی یکپارچه ارائه میدهد که نشان میدهد چگونه اضطرابهای تاریخی از سه مسیر موازی به تاب‌آوری اجتماعی تبدیل میشوند. این الگو نه تنها در شاهنامه، بلکه در مدیریت بحرانهای معاصر کاربرد دارد.

دورکیم با تأکید بر نقش آیینها در ایجاد وحدت اخلاقی، نشان میدهد مشارکت جمعی چگونه مرزهای فردگرایی را درهم میکشد. در سوگ سیاوش، این وحدت در صحنه «نوحه همگانی» تجلی می‌یابد. آنگار معتقد است تاب‌آوری نیازمند بازتعریف هویت از طریق نمادسازی است. فردوسی با تبدیل سیاوش به «نماد عدالت شهیدشده»، هویت جامعه را از قربانی به مدافع اخلاق تغییر میدهد.

الکساندر نشان میدهد بازروایت‌گری نمادین، تراماها را به روایتهای مقدس تبدیل میکند. در شاهنامه، فردوسی با تبدیل مرگ سیاوش به نماد امید، چرخه انتقام را میکشد:

این الگوی سه‌بُعدی، چارچوبی کاربردی برای مدیریت بحرانهای امروزی ارائه میدهد:

• **جنبشهای عدالت‌خواهانه:** تظاهرات مسالمت‌آمیز (مشارکت جمعی ← دورکیم)، اسطوره‌سازی قربانیان بی‌عدالتی (نمادسازی ← آنگار)، و تبدیل خشم به قوانین ضدتبعیض (بازروایتگری ← الکساندر).

• **بحرانهای هویتی:** ایجاد آیینهای جمعی برای بازتعریف هویت ملی حول نمادهای مشترک (مانند یادبودهای تاریخی).

• **فروپاشی اعتماد اجتماعی:** استفاده از رسانه‌ها برای تبدیل بحرانها به روایتهای آموزشی (مانند مستندسازی فجایع).

پژوهش حاضر از سه جهت نوآورانه است:

۱. ترکیب نظریه‌های کلاسیک و مدرن: استفاده همزمان از دورکیم (جامعه‌شناسی کلاسیک) و مفاهیم معاصر مانند تاب‌آوری (آنگار) و ترامای فرهنگی (الکساندر).

۲. تأکید بر نقش آیینها در مهار خشونت: برخلاف مطالعات پیشین که بر انتقام در شاهنامه تمرکز داشتند، این پژوهش نشان میدهد آیینها چگونه خشونت را به گفتگو تبدیل میکنند.

۳. ارائه چارچوب کاربردی: تبدیل شاهنامه از یک متن ادبی به دستورالعملی برای مدیریت بحران در جوامع مدرن. الگوی سه‌بعدی حاصل از ترکیب نظریه‌های دورکیم، آنگار، و الکساندر، نشان میدهد تاب‌آوری اجتماعی فرآیندی پویا

است که از سه مرحله عبور میکند:

۱. وحدت اخلاقی از طریق مشارکت جمعی.

۲. بازتعریف هویت با خلق نمادهای آموزشی.

۳. التیام تراماها از طریق بازروایتگری نمادین.

این الگو نه تنها درک ما را از شاهنامه بعنوان سندی جامعه‌شناختی عمق میبخشد، بلکه ابزاری قدرتمند برای مواجهه با چالشهای اخلاقی در جهان معاصر است.

### تفاوت با پژوهشهای پیشین

پژوهش حاضر از سه جهت بنیادین با مطالعات پیشین در حوزه شاهنامه‌شناسی و جامعه‌شناسی ادبیات تفاوت دارد و گامی نوین در تحلیل بینارشته‌ای متون کلاسیک محسوب میشود:

### فراتر از ادبیات محض: تحلیل شاهنامه بعنوان ابزار مهندسی اجتماعی

مطالعات پیشین غالباً سوگ سیاوش را صرفاً بعنوان اوج تراژدی ادبی در شاهنامه تحلیل میکردند. برای مثال، پژوهشهایی مانند اثر شمیسا (۱۳۹۰) بر زیبایی‌شناسی غم در این داستان تمرکز داشتند یا خالقی مطلق (۱۳۸۶) آن را نمونه‌ای از فنون روایت‌پردازی فردوسی میدانستند. اما این پژوهش با عبور از رویکرد ادبی محض، آیین سوگ سیاوش را بعنوان سازوکار هوشمند مدیریت بحران تحلیل میکند. برای نمونه، صحنه حضور افراسیاب در مراسم سوگ:

چو بشنید افراسیاب این سخن غمی شد ز کردارهای کهن  
(فردوسی، ۳۸۸/۲)

نه تنها عنصری داستانی، بلکه ابزاری نمادین برای ایجاد «وحدت در اختلاف» است که دورکیم آن را شرط بقای جوامع میداند. این نگاه، شاهنامه را از حوزه ادبیات صرف به عرصه مهندسی اجتماعی وارد میکند.

### تمرکز بر آیینها به جای انتقام: تبدیل خشونت به گفتگو

بسیاری از پژوهشها مانند تحلیل اسپنتا (۱۴۰۰) از انتقام در شاهنامه بر خشم رستم یا کیخسرو بعنوان موتور محرکه کنشها تأکید داشتند. اما این مطالعه نشان میدهد که فردوسی چگونه از طریق آیینها، هیجانانگیز و برانگیز را به نیرویی سازنده تبدیل میکند. برای نمونه، گریستن رستم در سوگ سیاوش:

بیامد به درگاه با سوگ و درد پر از خون دل و دیده رخساره زرد  
(همان: ۳۸۳)

نوعی تطهیر روانی جمعی است که از انفجار خشم در قالب انتقام جلوگیری میکند. این یافته، در تقابل با پژوهشهایی است که شاهنامه را متنی خشونت‌محور میدانند (مانند حسنی، ۱۴۰۱).

### ترکیب نظریه‌های کلاسیک و مدرن: خوانشی چندلایه

پژوهش‌های پیشین معمولاً یا بر نظریه‌های کلاسیک (مانند دورکیم) تکیه داشتند یا مفاهیم مدرن (مانند تاب‌آوری) را جداگانه بررسی میکردند. این مقاله با ترکیب جامعه‌شناسی کلاسیک دورکیم، تاب‌آوری اجتماعی آنگار، و ترامای فرهنگی الکساندر، خوانشی چندبُعدی ارائه میدهد. برای مثال:

• دورکیم: مشارکت جمعی در آیین سوگ → تولید انرژی اجتماعی.

• آنگار: نماد درخت سیاوش → بازتعریف هویت جمعی.

• الکساندر: قیام کیخسرو → التیام تراما از طریق بازروایتگری.

این ترکیب نظری، نه تنها درک ما را از شاهنامه عمق میبخشد، بلکه الگویی جهان‌شمول برای تحلیل ادبیات حماسی دیگر فرهنگها ارائه میدهد.

### پیوند با چالش‌های معاصر: از نظریه تا عمل

برخلاف پژوهش‌های پیشین که اغلب به تحلیل تاریخی محدود بودند، این مقاله چارچوبی کاربردی برای مواجهه با بحرانهای معاصر از نزاع‌های قومی تا بی‌عدالتی ساختاری ارائه میدهد. برای نمونه:

• جنبش‌های عدالت‌خواهانه: استفاده از نمادسازی (آنگار) برای تبدیل قربانیان به شهدای اخلاقی؛

• بحرانهای هویتی: ایجاد آیینهای جمعی (دورکیم) برای تقویت همبستگی اجتماعی؛

• تراماهای تاریخی: بازروایتگری فجایع (الکساندر) به جای حذف یا تحریف آنها.

این پژوهش با عبور از محدودیت‌های مطالعات پیشین، نشان میدهد که شاهنامه تنها یک حماسه ادبی نیست، بلکه آینه تمام‌نمای سازوکارهای تاب‌آوری اجتماعی است. ترکیب نظریه‌های کلاسیک و مدرن، تحلیل آیینها بجای تمرکز بر انتقام و ارائه چارچوبی کاربردی، این مطالعه را به الگویی پیشرو در حوزه بینارشته‌ای تبدیل میکند.

### نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با تحلیل آیین سوگ سیاوش در شاهنامه در چارچوب تلفیقی از نظریه‌های دورکیم، آنگار و الکساندر، نشان داد که شاهنامه فراتر از یک اثر ادبی است و بعنوان یک سند جامعه‌شناختی، سازوکارهای تاب‌آوری اجتماعی را در مواجهه با بحرانهای اخلاقی و تاریخی رمزگشایی میکند. یافته‌ها نشان میدهند که فردوسی با طراحی هوشمندانه این آیین، سه مکانیسم کلیدی را برای تبدیل اضطرابهای تاریخی به انسجام اخلاقی به کار میگیرد.

براساس نظریه دورکیم، آیین سوگ سیاوش با شکستن مرزهای فردگرایی و ایجاد «وحدت در اختلاف»، هیجانانگیز را به نیرویی یکپارچه برای بازسازی نظم اخلاقی تبدیل میکند. پشیمانی و ناراحتی شخصیت‌هایی مانند فراسیاب، نشان‌دهنده توانایی آیینها در تعلیق موقت روابط قدرت و خلق همبستگی موقت است که به تقویت «وجدان جمعی» و انسجام اجتماعی کمک میکند.

از منظر آنگار، اسطوره‌سازی سیاوش بعنوان «عدالت شهیدشده» و خلق نمادهایی مانند درخت پنددهنده، رنج تاریخی را به سرمایه نمادین برای آموزش اخلاقی تبدیل میکند. این نمادها هویت جامعه را از قربانی به مدافع عدالت تغییر میدهند و چرخه انتقام را با جهت‌دهی هیجانانگیز به کنشهای ساختاریافته مانند قیام کیخسرو میشکنند. بنا بر نظریه الکساندر، فردوسی با تبدیل تراژدی مرگ سیاوش به روایت مقدسی از امید و باززایی، الگویی برای مدیریت خلاقانه بحران ارائه میدهد. این بازتعریف نمادین فاجعه را از حوزه ویرانی به عرصه آموزش اخلاقی انتقال میدهد و خشونت را به گفت‌وگوی جمعی تبدیل میکند.

در نهایت، این پژوهش نشان می‌دهد که شاهنامه فراتر از یک حماسه ادبی است و گنجینه راهبردهای اجتماعی برای مواجهه با فروپاشی اخلاقی است. فردوسی با تلفیق این نظریه‌ها و تبدیل رنج به روایت و ویرانی به امید، نشان می‌دهد که ادبیات کلاسیک می‌تواند چراغ راهی برای تاب‌آوری در جهان پر آشوب امروز باشد. این پژوهش با پیوند دادن نظریه‌های دورکیم (وحدت اخلاقی)، آنکار (تاب‌آوری اجتماعی) و الکساندر (ترامای فرهنگی) و نشان دادن چگونگی تبدیل اضطراب‌های تاریخی به نیروهای اجتماعی و اخلاقی، نه تنها درک ما را از متون کهن عمق می‌بخشد، بلکه پلی میان میراث فرهنگی و چالش‌های معاصر می‌سازد.

### مشارکت نویسندگان

این مقاله از پایان‌نامه دوره دکتری زبان و ادبیات فارسی مصوب در دانشگاه آزاد اسلامی واحد بردسیر استخراج شده است. و آقای دکتر هوشمند اسفندیارپور استاد راهنمای این پایان‌نامه و طراح اصلی این مطالعه بوده‌اند. آقای محسن نگارستانی بعنوان پژوهشگر این رساله در درگردآوری داده‌ها و تنظیم نهایی این متن نقش داشته‌اند و سرکار خانم دکتر پوران یوسفی پور نیز با کمک به تجزیه و تحلیل داده‌ها و راهنمایی‌های تخصصی نقش مشاور این پژوهش را ایفا کردند. در نهایت محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر سه پژوهشگر است.

### تشکر و قدردانی

نویسندگان بر خود لازم میدانند مراتب تشکر خود را از مسئولان آموزشی و پژوهشی دانشگاه اسلامی واحد بردسیر و جناب آقای دکتر مجد مدیر مسئول مجله بهار ادب که در انجام و ارتقاء کیفی این پژوهش یاری دادند، اعلام نماید.

### تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این مقاله در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیت‌های پژوهشی تمامی نویسندگان است و ایشان نسبت به انتشار آن رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده می‌گیرند.

### REFERENCES

- Alexander, J. C. (2012). *Trauma: A Social Theory*. Cambridge: Polity Press.
- Amir-Moezzi, M. A. (2021). *The Spirituality of Shi'i Islam: Beliefs and Practices*. London: I.B. Tauris.
- Durkheim, É. (1912). *The Elementary Forms of Religious Life*. Oxford: Oxford University Press.
- Esfandiary, M. (2021). *Epic Resilience: Rituals and Identity in Persian Literature*. Leiden: Brill.
- Ferdowsi, Abolghasem. (1990). *The Shahnameh; Critical Edition by Jalal Khaleghi Motlagh*, California: Mazda. (in Persian).

- Gould, R. (2023). *Mourning Heroes: Rituals of Grief in Ancient Epics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Graves, R. (1955). *The Greek Myths*. London: Penguin Books.
- Hassani, L. (2022). "Rituals of Mourning in Ancient Epics: A Comparative Study". *Journal of Comparative Mythology*, 15(2), 1-20.
- Hassani, Leila. (2022). "The Role of Mourning Rituals in Reconstructing the Political Order of the Shahnameh". *Iranian Studies Quarterly*. 12(3), 15–30. (in Persian).
- Keown, D. (2003). *A Dictionary of Buddhism*. Oxford: Oxford University Press.
- Khaleghi Motlagh, Jalal. (2007). *Notes on the Shahnameh*. Tehran: Written Heritage Research Center. (in Persian).
- Resaee, Seyed Farzin and Abbaspour Esfadan, Hassan Ali. (2018). Ferdowsi's Skills in the Structural Relationship of Language \_Introduction, Case Study: The Story of Siavash. *Specialized Quarterly Journal of Persian Poetry and Prose Stylistics (Bahar Adab)*. Year 11 - Issue 1 - Serial Issue 39. pp. 205-187. (in Persian).
- Shamisa, Sirous. (2011). *Stylistics of the Shahnameh*. Tehran: Mitra Publishing. (in Persian).
- Spanta, Sahar. (2021). *Reconstructive Myths in Iranian Epic Literature*. Tehran: Ney Publishing. (in Persian).
- Ungar, M. (2018). *Change Your World: The Science of Resilience and the True Path to Success*. Toronto: Sutherland House.

### فهرست منابع فارسی

- اسپینتا، سحر. (۱۴۰۰). اسطوره‌های بازسازنده در ادبیات حماسی ایران. تهران: نشر نی.
- حسنی، لیلیا. (۱۴۰۱). «نقش آیینهای سوگ در بازسازی نظم سیاسی شاهنامه». فصلنامه مطالعات ایرانی. ۱۲(۳)، ۱۵-۳۰.
- خالقی مطلق، جلال. (۱۳۸۶). یادداشتهای شاهنامه. تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب.
- رسائی، سید فرزین و عباسپور اسفدن، حسنعلی. (۱۳۹۷). مهارتهای فردوسی در رابطه ساختاری زبان \_درونمایه، بررسی موردی: داستان سیاوش. فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب). سال یازدهم- شماره اول- شماره پیاپی ۳۹. صص ۱۸۷-۲۰۵.

شمیسا، سیروس. (۱۳۹۰). سبک‌شناسی شاهنامه. تهران: نشر میترا.  
فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۶۹). شاهنامه؛ چاپ انتقادی جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا: مزدا.

#### معرفی نویسندگان

محسن نگارستانی: گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بردسیر، دانشگاه آزاد اسلامی، بردسیر، ایران.

(Email: [mohsen.negarestani@iaui.ac.ir](mailto:mohsen.negarestani@iaui.ac.ir))

(ORCID: 0009-0007-2977-0948)

هوشمند اسفندیارپور: گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بردسیر، دانشگاه آزاد اسلامی، بردسیر، ایران.

(Email: [Hooshmand.esfandiarpour1404@iaui.ac.ir](mailto:Hooshmand.esfandiarpour1404@iaui.ac.ir) : نویسنده مسئول)

(ORCID: 0000-0002-3132-6543)

پوران یوسفی‌پور کرمانی: گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد انار، دانشگاه آزاد اسلامی، انار، ایران.

(Email: [Pooran.yusefipoor@anariaui.ac.ir](mailto:Pooran.yusefipoor@anariaui.ac.ir))

(ORCID: 0000-0001-5850-8657)

#### COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited.

#### Introducing the authors

**Mohsen Negarestani:** Department of Persian Language and Literature, Bar.C., Islamic Azad University, Anar, Iran.

(Email: [mohsen.negarestani@iaui.ac.ir](mailto:mohsen.negarestani@iaui.ac.ir))

(ORCID: 0009-0007-2977-0948)

**Hoshmand Esfandiarpour:** Department of Persian Language and Literature, Bar.C., Islamic Azad University, Anar, Iran.

(Email: [Hooshmand.esfandiarpour1404@iaui.ac.ir](mailto:Hooshmand.esfandiarpour1404@iaui.ac.ir) : Responsible author)

(ORCID: 0000-0002-3132-6543)

**Poran Yusefipour Kermani:** Department of Persian Language and Literature, An.C., Islamic Azad University, Anar, Iran.

(Email: [Pooran.yusefipoor@anariaui.ac.ir](mailto:Pooran.yusefipoor@anariaui.ac.ir))

(ORCID: 0000-0001-5850-8657)